

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت
تا بازگشت به استقلال ملی
سخن می‌گوید

گفت‌وگویی و نهم

چگونه ممکن است که استقلال دوباره اسرائیل "کار انگلیس" باشد؟



پیکارگران گروه "اتسیل" (سازمان نظامی ملی) در مبارزه برای اخراج حکومت بریتانیا

پرسش - یکی از ادعاهائی که علیه اسرائیل مطرح می شود این است که می گویند "انگلیس بود که اسرائیل را به وجود آورد". چرا؟ دلیل هم می آورند و می گویند همان نامه لرد بالفور وزیر خارجه وقت بریتانیا در سال ۱۹۱۷ خطاب به روچیلد شخصیت نیکوکار و دلسوز یهودی، که در آن نوشت که بریتانیا بر حق یهودیان برای داشتن خانه ملی در سرزمین اسرائیل مهر تأیید می گذارد، بخشی از توطئه ای از جانب دولت انگلیس بود که می خواست در این قسمت از خاورمیانه یک کشور غیر عربی و غیر اسلامی برپا سازد که پایگاه قدرت و آلت دست و مجری خواسته های دولت لندن و دیگر دولت های غربی و کشورهای اروپائی قرار گیرد.

پاسخ - در واکنش به چنین ادعاهائی باید گفت: در همان دوران باستان که ملت یهود تمدن داشت، زمانی که این ملت در اوج ترقی و شکوفائی بود، دورانی که ملت یهود از استقلال ملی برخوردار می بود، موقعی که ملت یهود یک فرهنگ پیشرفته در این سرزمین به وجود آورد، کشور انگلیس و شهر لندن مردابی بیش نبودند. اصلاً اسمی از انگلیس در آن دوران در تاریخ بشری وجود نداشت.

بنابراین، لطف کرده و ملت یهود را با انگلیسی ها مقایسه نکنید. اصولاً نباید ملت یهود را با ملت های دیگر مقایسه کرد. اگر به ما می گفتند: "خوب، بیائید و بروید در لندن زندگی کنید"، علی رغم همه امکاناتی که در آن شهر وجود دارد، چنین چیزی مورد قبول قرار نمی گرفت. شما نمی توانید پاریس را بردارید و بکنید پایتخت انگلستان و یا لندن را بگیرید و بکنید پایتخت فرانسه. ملت یهود همیشه به سرزمین خود وابسته و دلبسته بوده و با این وفاداری، و پس از آن با ایثار و فداکاری، توانسته به آرمان خود برسد.

این نهضتی بود که از دو هزار سال پیش وجود داشت و از اواسط قرن نوزدهم دوباره جان گرفت و در اواسط قرن بیستم به صورت مبارزه مسلحانه و غیرمسلحانه علیه حکومت قیم بریتانیا در آمد تا بالاخره به نتیجه رسید. اگر بیایند و در مورد بازپس گیری استقلال ملت اسرائیل ادعا کنند که "کار، کار انگلیسی ها بوده"، این یکی از دروغ های شاخدار تاریخی است که آن را باید قاطعانه رد کرد.

کسانی که روند تاریخی قرن بیستم را از انتشار اعلامیه بالفور در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ و تا تاریخ ۱۴ مه ۱۹۴۸ که در آن هنگام اسرائیل استقلال دوباره خود را رسماً اعلام داشت دنبال کنند، به خوبی در خواهند یافت که در مجموع دولت انگلیس در دوران قیمومت سرزمین اسرائیل با شیوه ای خشونت بار با یهودیان این سرزمین رفتار کرد. وقتی شما درباره این خشونت می خوانید و از جزئیات آن آگاه می شوید، چگونه می توان ادعا کرد که "کار، کار انگلیس ها بوده" است؟

در سرزمین اسرائیل از پیش از جنگ جهانی دوم تا خروج بریتانیا، چند جنبش چریکی و زیرزمینی به وجود آمد که هدف آن ها مبارزه مسلحانه به نیت بیرون راندن حکومت قیم انگلیس بود. مردم عرب و سیاستمداران عربی کدام مبارزه جلدی را در این سرزمین (فلسطین) به راه انداختند که هدف آن بیرون راندن انگلیسی ها باشد؟ مبارزه یهودیان بسیار قاطعانه تر و جلدی تر بود.

ما بودیم، ملت یهود بود که انگلیسی ها را از این سرزمین بیرون راند. حتی می خواهم نکته ای بالاتر بگویم و آن این که مردم برخی دیگر از مستعمرات بریتانیا در نقاط دیگر جهان نیز مبارزه با حکومت استعماری یا قیم را از پیکارگران یهودی و مردم اسرائیل علیه انگلیس فرا گرفتند - چه در هندوستان، که بالاخره استقلال خود را در سال ۱۹۴۷ به دست آورد که یک سال پیش از اعلام استقلال اسرائیل بود؛ و چه در قبرس که حدود ۸ سال پس از اسرائیل به استقلال رسید.

این ادعا که "کار، کار انگلیس ها بود"، در برابر رویدادهای تاریخی و حقایق زمان کاملاً بی اعتبار می ماند. اگر اسرائیلیان پرچم مبارزه علیه حکومت استعمارگر انگلیس را به اهتزاز در نمی آوردند، تسلط بریتانیا بر این سرزمین، احتمالاً تا به امروز نیز همچنان ادامه داشت.

اگر قیمومت بریتانیا بر خاک اسرائیل به پایان رسید، به خاطر آن بود که یهودیان با دلاوری و سرسختی و قاطعیت علیه استعمار انگلیس مبارزه کردند و جنگیدند.

فراموش نکنید که این مبارزه و پیکار یک پیش درآمد بسیار فاجعه بار داشت که همانا جنگ جهانی دوم و هولوکاست بود که موجب نابودی شش میلیون نفر یهودی گردید. به این واقعیت تاریخی خوب توجه کنید: شش میلیون نفر یهودی در اروپا نابود شدند؛ جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ پایان گرفت؛ عده ای از یهودیان نگون بخت اردوگاه های مرگ نازی که زنده مانده، ولی بیشتر به یک اسکلت متحرک شباهت داشتند، آزادی خود را بازیافتند.

حالا، این نگون بختان به کجا بازگردند؟ از خانه و زندگی و محل اقامت آنان در اروپا چه مانده است؟ پس تصمیم می گیرند که راهی سرزمین پدری خویش شوند که تنها مکانی است که با آغوش باز این محنت کشیدگان را می پذیرد. سوار کشتی می شوند و به سوی سرزمین پدری به راه می افتند. ولی وقتی به سواحل اسرائیل می رسند، نیروی دریائی انگلیس کشتی آن ها را متوقف می کند و می خواهد آن ها را به همان سرزمینی که از آن جا آمده بودند بازگرداند. به کجا؟ به همان اروپائی که در آن کوره های آدم سوزی را برپا کرده و میلیون ها نفر یهودی را به قتل رسانده بودند.

کشتی حامل آوارگان نجات یافته از کوره های آدم سوزی را پیش از آن که در سواحل اسرائیل لنگر اندازد، بازگردانند به بندر هامبورگ در آلمان، همان کشوری که خاستگاه هیتلر و جنایات نازی ها بود و هنوز هم از شنیدن این نام موی بر بدن هر انسانی سیخ می شود. انگلیس بود که این بلا را به سر یهودیان آواره ای در آورد که تنها قصدشان پس از نجات از مرگ در اردوگاه های کشتار همگانی، آن بود که به خانه پدری بازگردند. چنین ستمی را تصور نمی کنم که تاریخ هرگز بتواند فراموش کند.

نام کشتی حامل آوارگان نجات یافته یهودی "اکسودوس" (Exodus) بود که به یاد خروج از سرزمین بندگی مصر به رهبری حضرت موسی نام گذاری شده بود. بعدها نیز یک فیلم سینمایی درباره ماجرای آن ساختند. ولی فیلم های مستندی نیز درباره این رویداد وجود دارد. در آن دوران روزنامه های مهم جهان نیز گزارش های زیادی در این باره منتشر کردند. بروید و روزنامه های مربوط به سال های پس از جنگ جهانی دوم را بخوانید.

در حالی که همه این اسناد و شواهد و مدارک وجود دارد که حکومت قیم انگلیس علیه جنبش صونیسم و بازگشت یهودیان به سرزمین پدری اقدامات گسترده ای کرد، چگونه می توانند ادعا کنند که "کار، کار انگلیس ها بود" و آن ها بودند که کشور دوباره استقلال

یافته اسرائیل را به وجود آوردند؟ مگر انگلیس ها چه دسته گلی به سر ملت یهود زدند؟ این ادعا که در ردیف همان افتراهای همیشگی علیه یهودیان است، هیچ گونه پایه و اساسی ندارد. اسناد و مدارک و شواهد همان نشان می دهد که این ادعا کاملاً بی مورد و باطل و مردود است.

پرسش - سئوال دیگری را نیز در زمینه همین ادعاها می خواهم مطرح کنم: جای تردید نیست که اسرائیل از همان نخستین سال هائی که استقلال دوباره خود را به دست آورد، با کشورهای غربی به همکاری نزدیک پرداخت. اسرائیل با اروپا و آمریکا همیشه دوستی و همگامی داشته است. این را چه می گوئید؟

پاسخ - داشتن روابط خوب و همکاری با کشورهای دیگر یک امر طبیعی و یک سیاست عاقلانه است. در گفت و گوهای پیشین من تعریف کردم که چگونه نخستین گروه از مهاجران یهودی از اروپای شرقی در سال ۱۸۸۲ با نام "بیلو" بازگشت به سرزمین پدری را آغاز کردند و این مهاجرت رفته رفته گسترش یافت و در اوائل قرن بیستم شخصیت هائی مانند داوید بن گوریون و یتسحاک بن صوی و دیگران به این سرزمین آمدند و آبادی های اشتراکی (کیبوتص ها) و آبادی های تعاونی (موشاوها) و همچنین اتحادیه کل کارگران اسرائیل (هیستدروت) و دیگر نهادهای مدیریت یک کشور را پایه گذاری کردند.

به موازات این تلاش ها بود که نیروی دفاعی اسرائیل نیز به تدریج شکل گرفت و انسجام یافت. اکثر این پیشگامان آبادانی اسرائیل، یهودیانی بودند که از کشورهای اروپائی به این سرزمین آمدند. بسیار طبیعی است که این ساکنان جدید، بیشترین ارتباطشان با کشورهای اروپائی و دولت های غربی باشد. تصور می کنم که این روند امری طبیعی و منطقی است.

البته درصدی از یهودیان مشرق زمین نیز به اسرائیل آمدند و در آبادانی این سرزمین سهمیم گردیدند، ولی بیشترین بخش از مهاجرین در همان نخستین دوره پیشگامی و آمدن به اسرائیل افرادی از اروپای شرقی و روسیه بودند، که در آن دوران مورد بیشترین آزار و ستم همسایگان و همشهریان نامهربان خود قرار داشتند. سخن ما نیز درباره همین اکثریت است. آیا طبیعی نیست که آن یهودیان از اروپا آمده، بیشترین روابط را با کشورهای غربی برقرار کنند؟ پس با کدام مملکت؟ با اندونزی یا تایلند یا هند؟ و یا با کشور آفریقائی کنیا؟

بنابراین، توجه پیشگامانی که به اسرائیل بازگشته بودند تا حد زیادی متوجه ارتباطات فرهنگی با اروپا بود و کشورهای هائی که می شناختند. این ارتباطات بر اساس رشته هائی بود که آنان را با آن سرزمین ها پیوند می داد. ارتباط فرهنگی به مفهوم ارتباط زبانی نیز هست. زبان یکدیگر را صحبت می کردند و این ارتباط زادگاهی نیز بود، چون اکثر آن ها در اروپا زاده شده بودند.

پرسش - پرسیدید که این پیشگامان با کدام کشور می توانستند ارتباط طبیعی برقرار کنند. اگر مشکلات دوران جنگ سرد را نادیده بگیریم، من پاسخ دارم: با اتحاد

جماهیر شوروی سوسیالیستی. مگر نه آن که اکثر این پیشگامان از روسیه و اروپای شرقی آمده بودند، پس چه چیزی طبیعی تر از این که بیشترین ارتباطات با شوروی آن روز باشد؟ و این در حالی که اتحاد شوروی از همان سال های نخستین، سیاست بسیار ضد اسرائیلی در پیش گرفت و اعراب را بر اسرائیلیان ترجیح داد؟

پاسخ - بله، این رابطه بین یهودیان بازگشته و دولت اتحاد شوروی اتفاقا و واقعا وجود داشت. حتی پیش از جنگ جهانی دوم، هنگامی که یهودیان سرسختانه با حکومت قیم بریتانیا مبارزه می کردند که این سرزمین را ترک گوید و این امکان به وجود آید که بتوان استقلال اسرائیل را اعلام کرد، اتحاد شوروی از این مبارزه پشتیبانی می کرد و پیکارگران یهودی را مورد حمایت قرار می داد.

این پشتیبانی تا سال های پس از جنگ جهانی دوم نیز ادامه یافت و حتی در یکی دو سال اول اعلام استقلال اسرائیل نیز مناسبات دوستی و همکاری بین اتحاد شوروی و اسرائیل برقرار بود. در طول تمام سال های پس از انقلاب بلشویک در سال ۱۹۱۷ تا حدود سال ۱۹۵۲ اتحاد شوروی یکی از نزدیک ترین یاران اسرائیلیان در پیکار در راه استقلال و آزادی بود و همکاری های گسترده ای بین طرفین وجود داشت.

این همکاری نه با ایالات متحده یا بریتانیا و یا فرانسه برقرار بود، بلکه با اتحاد شوروی و حتی می توانم بگویم که روابط بسیار دوستانه ای بین پیکارگران یهودی در سرزمین اسرائیل با انقلابیون در اتحاد شوروی وجود داشت و ابعاد مناسبات با هیچ کشور و گروهی به پای آن نمی رسید.

یک نکته جالب دیگر هست که می خواهم توجه شما را به آن جلب کنم و آن این واقعیت است که وقتی اسرائیل با استناد به قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل استقلال خود را اعلام کرد و کشورهای عرب گفتند که این حکومت را در جنین خفه خواهند کرد و "به دولت پویشالی اسرائیل اجازه نخواهند داد سر بلند کند"، در چنین شرایط حساسی که ارتش های عرب به اسرائیل نوپا حمله برده و قصد نابودی آن را داشتند، فرانسه و بریتانیا و ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی بودند که فروش جنگ افزار دفاعی به اسرائیل را ممنوع ساختند - و این اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی بودند که حاضر به فروش تسلیحات به اسرائیل شدند و در راس آن ها جمهوری چکسلواکی قرار داشت.

با آن که اسرائیل در معرض هجوم ارتش های هفت کشور عربی قرار داشت که علناً می گفتند می خواهند اسرائیل نوحاسته را نابود کنند و مردم آن را به دریا بریزند، کشورهای غربی حتی یک فشنگ هم به اسرائیلیان نفروختند. روسیه شوروی آن هنگام بود که به کمک اسرائیل شتافت و به جمهوری چکسلواکی امکان داد بخشی از سلاح های مورد نیاز اسرائیل را به این کشور بفروشد.

من خودم در آن دوران در ارتش نوپای اسرائیل خدمت می کردم و به چشم خود می دیدم که تفنگ سربازان اسرائیلی و بسیاری دیگر از جنگ افزارهایی که در ارتش وجود داشت ساخت چکسلواکی بود و اسرائیل آن ها را از آن کشور خریداری کرده بود.

اتحاد شوروی در آن دوره یک کمک مهم دیگر نیز به اسرائیل کرد و آن تامین سوخت مورد نیاز این کشور بود. بدون سوخت، هیچ مملکتی نمی تواند به زندگی عادی ادامه دهد و نفت شریان اصلی تامین انرژی است.

اتحاد شوروی بود که به طور مستقیم و آشکار برای یک دوره چند ساله به اسرائیل برای رویارویی با دشمنان عرب یاری رساند. البته دولت مسکو از این یاری رسانی ها هدف ها و منافع خود را دنبال می کرد. اسرائیل در یک منطقه حساس بین المللی قرار دارد و از اهمیت راهبردی بسیار برخوردار است.

در گذشته می گفتند که هرگز آفتاب امپراتوری انگلیس غروب نخواهد کرد، زیرا بسیار وسیع بود: از خاک بریتانیا گرفته تا هندوستان و از هونگ کونگ تا سرزمین های دوردست آفریقا. ولی یک مشت جوان پیکارگر و دلاور و اهل ایثار یهودی، به دنبال چند سال مبارزه با حکومت قیم بریتانیا، توانستند بالاخره این امپراتوری را به زانو در آورند و آن را ناچار سازند که سرزمین پدری آنان را ترک گوید.

در چنین موقعیت منطقه ای و بین المللی بود که اتحاد شوروی نیز دلش بسیار می خواست که امپراتوری استعمارگر بریتانیا ضعیف شود و این منطقه را ترک گوید.

یهودیانی که به سرزمین پدری خویش بازگشته اند، حتی پیش از جنگ جهانی دوم، به خیزشی علیه بریتانیا در این منطقه دست زدند که به پیروزی انجامید و انگلیس را ناچار ساخت این منطقه را ترک گوید. گمان می کنم که همین مبارزه یهودیان از پس از جنگ جهانی اول و دوم بود که الهام بخش خیزش مردمان برخی کشورهای دیگر و از جمله هند قرار گرفت و موجب بیرون راندن حکومت "بریتانیای کبیر" شد.

پرسش - ولی پروفیسور نتصر می خواهم یادآوری کنم که پیش از این خیزش یهودی علیه بریتانیا و در جریان آن، تظاهرات گسترده ای علیه بریتانیا در عراق و مصر و برخی دیگر از سرزمین های عرب نشین نیز جریان داشت. آن ها چه؟ علیه حضور فرانسه در سوریه نیز خیزش ها و مخالفت هایی به وجود آمده بود. آیا شما این ها را نادیده نمی گیرید؟

پاسخ - خیر. من خیزش های رهائی بخش و آزادی طلبی هیچ ملتی را نه تنها نادیده نمی گیرم، بلکه برای آن احترام بسیار قائم. بله، در عراق جنبش هایی به وجود آمد. ولی مسلماً نه به آن حدت و شدت پیکارهایی که در سرزمین اسرائیل جریان داشت. در مصر نیز اعتراض و تظاهرات علیه انگلیس برپا شد - ولی پس از اعلام استقلال اسرائیل بود که این مخالفت ها شدت گرفت.

یادآوری می‌کنم که انقلاب ژنرال محمد نجیب علیه خاندان سلطنتی در مصر در سال ۱۹۵۴ رخ داد که بعد به تسلط جمال عبدالناصر بر قدرت انجامید و پس از آن بود که ناصر مساله ملی کردن کانال سوئز و خلع ید از بریتانیا و فرانسه را در سال ۱۹۵۶ پیش کشید.

من برای همه این خیزش‌ها و این جنبش‌ها احترام قائلم. استقلال شبه قاره هند و جدائی آن از بریتانیا را ارج می‌نهم. خیزش مردم عراق را برای رسیدن به آزادی و استقلال محترم می‌دانم. جدائی امیرنشین‌های عرب حوزه خلیج فارس از تسلط انگلیس را شادباش می‌گویم. هر ملتی که برای رسیدن به استقلال خویش قیام کرد، به پیکار پرداخت و پیروز شد، مورد ستایش من است و بر این باورم که همگان نیز باید به آن احترام گذارند.

ولی در این جا ما داریم درباره تاریخ کشور یهود سخن می‌گوئیم و نه درباره تاریخ استعمار - و از این رو تکیه کلام من متمرکز به روی این دوره است. دوباره تأیید می‌کنم که مخالفت‌ها و مبارزاتی در کشورهای عرب علیه حضور استعمارگران وجود داشته است، ولی در داخل سرزمین اسرائیل هیچ ابراز مخالفتی از جانب اعراب علیه حضور بریتانیا ابراز نگردید - ممکن است برخی گروه‌های عرب بودند که اعتراض‌ها و انتقادهائی از بریتانیا در سرزمین اسرائیل (فلسطین) ابراز کردند. ولی مبارزه اصلی علیه حکومت قیم انگلیس و پیکار فداکارانه برای اخراج آن دولت از این سرزمین، از جانب مبارزان یهودی بود و بس.

در طول سال‌های مبارزه یهودیان علیه حکومت بریتانیا، البته درگیری‌هائی نیز بین نیروهای انتظامی انگلیس و اعراب مسلح رخ داد و گلوله‌هائی نیز رد و بدل شد. ولی آن رویاروئی‌ها جنبه متشکل و برنامه‌ریزی شده نداشت، و تنها جوانان مبارز و ایثارگر یهودی بودند که به صورت منسجم و با هدفمندی و پایداری و شهامت، علیه حکومت قیم به پا خاستند و آن را ناچار به ترک میهنشان کردند.